

تحلیل یک جدایی

مینى سريال «در انتهاى شب» به واسطه عمق دادن به شخصيت ها، بر شى واقعى از زندگى و زمانه ما و شخصيت هاى ملموس، در حالى مورد توجه مخاطبان زيادى قرار گرفت كه محتوايش هشدار هاى مهمى در باره ز مينه هاى جدايى زوجين و مشكلات خانواده گى داشت؛ در اين پرونده از زوايى مختلف روان شناسى و جامعه شناسى به تحليل اين اثر مى پردازيم



سید مصطفی صابری | روزنامه نگار

پرونده

سبک زندگی آدم‌ها در سریال‌های نمایش خانگی شباهت چندانی با دنیای بیشتر ما ندارد؛ سریال‌هایی که آدم‌هایش یا در دنیای تاریک تبهکاری هستند یا پول‌دارهایی هستند در خانه‌های لاکچری و سوار بر خودروهای چند میلیاردی. اما «در انتهای شب» از قسمت اول نشان داد قرار است دنیای واقعی آدم‌های معمولی را روایت کند. سریال با به تصویر کشیدن طلاق عاطفی یک زوج جوان آغاز شد. ماهرخ یا همان ماهی و بهنام که از همان سکانس‌های اول فهمیدیم به‌زور و به‌خاطر بچه‌ای که دارند در حال تحمل زندگی مشترک هستند. بعد ماهی که دوست داشته هنرپیشه بشود و پدرش مانع از تحقق این رویا شده را دیدیم که از خانه‌شان در حاشیه شهر به محل کارش رفت و شب با کیک تولد برمی‌گردد تا تظاهر کند همه چیز خوب است. بهنام که زمانی می‌خواسته هنرمند بزرگی شود هم درگیر کارمندی است و روزمرگی، بی‌خیالی بهنام و کنترل‌گری ماهی هر دورا کلافه می‌کند تا تصمیم به جدایی بگیرند. یک جدایی که آغاز مشکلات تازه‌ای است. آشنایی بهنام با نا خانم همسایه، مخالفت خانواده ماهی و مابقی قضا یا قصه شاید در ظاهر چندان بکر و جالب نباشد؛ اما همین که وام‌دار زندگی روزمره خیلی از آدم‌هاست و در دل آن چالش‌های عاطفی و روحی خودشان را پیدا کردند باعث اقبال مخاطب نسبت به آن شد و هشدارهای جدی درباره زمینه‌های از هم پاشیدن خانواده‌ها، پایان عشق زوج‌ها و قربانی شدن فرزندان داد. با پایان این مینی‌سریال ۹ قسمتی، در این پرونده سراغ تحلیل آن از چند منظر مختلف رفتیم.

در انتهای ملال و روزمرگی

«در انتهای شب» قصه رنج آدم‌ها از تبااهی رویاهای‌شان است؛ غمی که واقعیت‌های زندگی به آن‌ها تحمیل می‌کند و بروز اصلی‌اش در تضاد جدی است بین آن‌چه از خودشان، اطرافیان‌شان و زندگی و شغل‌شان انتظار داشتند و آن‌چه با آن روبه‌رو هستند

ما آرزوهایی داریم، رویاهایی که بهانه هر روز ما برای بیدار شدن از خواب هستند؛ اما گاهی اهداف مان را رویاها در تضاد قرار می‌گیرند و همین باعث ملال و روزمرگی در ما می‌شود. گاهی واقعیت‌های مختلف زندگی چنان خودشان را به ما تحمیل می‌کنند که از هر آن‌چه در سر داشته‌ایم دور می‌شویم و این می‌تواند آغاز عصیان ما باشد. قصه «در انتهای شب» و شخصیت‌هایش، ماجرای همین تفاوت بین آن‌چه آدم‌ها در سر داشتند و آن‌چه در عمل با آن مواجه می‌شوند است. اما این تفاوت از چه ناشی می‌شود؟

نبود آموزش در نهادهای جامعه

ما در مدرسه یاد می‌گیریم حساحت دایره را چطور محاسبه کنیم، درباره تاریخ، دلتا، جلگه و الکتروسیستمه می‌خوانیم و در یک رقابت سخت و پرتنش هستیم برای نمره بهتر، در حالی که نمره بیشتر، در صد کنکور و حتی بهترین بودن در آن‌ها، الزاماً ما را برای ورود به زندگی خانوادگی و شغلی آینده آماده نمی‌کند. حتی برای راندگی نیاز به آموزش و دریافت گواهی‌نامه داریم، اما برای ازدواج پدر مادر شدن نه. نهاد آموزش به‌طور معمولی ما را در دنیایی عجیب آماده می‌کند که تناسبی با آن‌چه یاد گرفتیم ندارد. نهاد خانواده گاهی به دلایلی مہیای ایفای چنین نقشی نیست. رسانه برای گردش اقتصاد خودش روی سر گرمی متمرکز است یعنی آن‌چه ما می‌خواهیم نه آن‌چه نیاز داریم و حتی گاهی ما را همسو



با نهاد اقتصاد به سمت مصرف‌گرایی سوق می‌دهد. بعد هم وارد واقعیت‌های عربان زندگی می‌شویم شبیه آن‌چه برای ماهی و بهنام اتفاق افتاد. خانواده‌ای که مثل خانواده دکتر ارست در یک جزیره ره‌اشده‌اند. هم به لحاظ فاصله عاطفی با جامعه، هم از نظر فاصله فیزیکی با دیگران. **شرایط اقتصادی ...** گاهی آدم‌ها با آزمون و خطا در زندگی راه و رسم درست را یاد می‌گیرند، هر چند جامعه در آموزش‌شان کوتاهی کرده باشد. اما باز هم بسیاری از متغیرهایی که رابطه یک زوج را سرپا نگه می‌دارد خارج از کنترل آن‌ها است. مثل ماهی که شغلش در گالری را دوست ندارد اما به‌خاطر اقساط خانه‌ای که در حاشیه شهر خریدند ناچار به تحمل آن است. یا بهنام که از فضای هنر و تدریس دور شده، شغلش به او تحمیل شده حتی و به‌خاطر فشارهای

گمشدگی‌ها و گم‌گشتگی‌ها «در انتهای شب»

این سریال داستان ستودنی و قابل تاملی دارد چون شما می‌توانید خودتان را جای شخصیت‌های آن بگذارید، درباره تصمیم‌های‌شان فکر کنید و نقاط مشترک‌تان با آن‌ها را بشناسید

نگار فیض‌آبادی | کارشناس ارشد روان‌شناسی بالینی

بیا بیاد همین اول ماجرا ما هم برویم در همان کم‌دی که «دارا» ابتدای داستان آن جا قایم شده بود! «دارا» و پدرش گم شده بودند و در همان یکی دو قسمت اول، «گم‌شدن» مهم‌ترین کلیدواژه‌ای است که در کلام، عمل و تصویر می‌بینیم. ما معمولاً زمانی می‌گوییم کسی یا چیزی گم شده است که سر جای اصلی خودش نباشد. این گم‌شدن را بارها و بارها در طول قصه می‌بینیم و حتی در قسمت پایانی هم وقتی «ماهرخ» می‌خواهد از مادرانگی حرف بزند، خیلی کوتاه، قصه خودش را روایت می‌کند که بدون مادر بزرگ شده است اما سعی کرده برای پدر، خواهر و همسرش مادر باشد ولی او به قول خودش هنوز نتوانسته برای پسرش مادر باشد. گویی او مادرانگی‌اش را گم کرده است!

گمشده‌ها در یک رابطه عاطفی

نه فقط «ماهی» بلکه «بهنام» هم چیزهایی را در زندگی‌اش گم کرده است. اشتباه گرفتن انبوس و گم شدنش هم نمادی است که به مخاطب نشان می‌دهد او بارها در موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد که نباید آن‌جا باشد. حالا که ماهی و بهنام چیزهای زیادی را در زندگی شخصی و مشترکشان گم کرده‌اند، در ک این موضوع راحت‌تر می‌شود که با این گمشدگی‌ها و گم‌گشتگی‌ها، رابطه عاطفی و زناشویی هم با مشکلات ریز و درشتی مواجه می‌شود.

عمل کردن به جای تامل کردن و حرف زدن

حتماً شنیده‌اید که می‌گویند اگر خیلی عصبانی هستی، تصمیم بگیر، یا حرفی نزن! در این مواقع است که با



بهتری از خودش و کم‌کاری‌هایش پیدا کرد. اما در روند داستان دیدیم هر جا با چالشی مواجه بودند به‌جای تامل برای حل آن، دنبال یک رفتار واکنشی برای فراموش کردن آن بودند. مثل در خواست طلاق ماهی و طلب کردن گل‌هایی که نماد بی‌مهری به او و نیازهایش بود. یا مثل دلبستگی بهنام به ثریا. آن‌ها زنگ خطر‌ها را نادیده گرفته بودند، ناامیدی و گسست زندگی، نیاز به مهارتی برای ترمیم آن دار، نه مجادله و منهم‌سازی از طرف مقابل.

تعریف اشتباه از عشق و مسئولیت

ماهی مادر نداشته و برای همین سعی کرده مادری باشد برای خواهرش، برای پدرش و حتی شوهرش. اما از قضا قبول دارد که همه این تلاش‌ها و دل‌سوزی‌های اشتباه باعث شده برای فرزندش مادری نکند. او مسئولیت‌پذیری را درست درک نکرده و باعث بی‌مسئولیتی شوهرش شده. او از عشق هم تفسیر اشتباهی داشته. عشق از نظر او وابستگی به انسانی کامل و بی‌نقص بوده که درباره بهنام مثل بیشتر آدم‌های دنیا موضوعیت ندارد. همین انتظار غلط تضادی را در او ایجاد کرده که عامل اضطراب و ناراحتی است. همین‌طور که بهنام بیشتر از خانواده، خودش و رویاهای تباه شده‌اش را دیده؛ تا این حد که از عشق ورزیدن دور شده و شکاف ایجاد شده بین او و ماهی عمیق‌تر شده است.



ماهی ناچار است صرفه‌جویی کند. اما می‌شود این شرایط سخت را از سرگذراند اگر دیدیک زوج نزدیک هم باشد و مهارت گفت‌وگو و حل مسئله را بلد باشند.

گفت‌وگو و حل مسئله

ماهی و بهنام قصد از رن همدیگر را ندارند؛ اما در ارائه تعریف دقیقی از مسئله زبان مشترک ندارند. هر کدام اصرار دارد فقط از زاویه خودش ماجرا را روایت کند. آن‌ها تا قسمت پایانی در ک دقیقه‌ای نیازهای ذهنی و جسمی طرف مقابل و ضعف‌های خودشان ندارند. به‌جای گفت‌وگوسعی در مغالطه برای پیروزی در بحث را دارند. انگار به‌جای زندگی مشترک بایک فرزند، وارد یک مسابقه شده‌اند که هر کس استدلال قوی‌تری درباره آن یکی رو کند برنده است.

نوسل به روش‌های اشتباه

ماهی در قسمت آخر به ضعف‌های خودش اشاره می‌کند. تصور او این است که دیگر نمی‌تواند خودشان را اصلاح کنند و زوج خوبی باشند. اما در تلاش است لاقال مادر خوبی باشد و از بهنام هم می‌خواهد پدر خوبی باشد. هر چند این گامی رو به جلو برای شخصیت اوست که مدام سعی در متهم کردن بهنام داشت. همین‌طور بهنام هم که مدام رویاهای برپاد رفته و خستگی روحی‌اش را ناشی از کنترل‌گری ماهی می‌دانست در قسمت آخر درک

کند؛ اما سوال اصلی این است که این چطور مراقبتی است که در دل خودش این همه زخم برای خانواده و دیگری ایجاد می‌کند؟ گویی با مراقبتی درناک روبه‌رو هستیم که در ظاهر می‌شود توجه‌پیش کردولی در عمل پیام‌های ناخوشایندی دارد! **تصویر ما از زنانگی و مردانگی مان در ارتباط** سریال «در انتهای شب»، داستان ستودنی و قابل تاملی دارد چون شما می‌توانید خودتان را جای شخصیت‌های داستان بگذارید، درباره تصمیم‌های‌شان فکر کنید و نقاط مشترک‌تان با آن‌ها را بشناسید. مثلاً در یکی از سکانس‌ها، ماهی می‌گوید «مرد‌ها به دختر دافولی می‌خوان که...». این که دیگری در ارتباط عاطفی و ازدواج از ما چه تصویر و انتظاری داشته باشد، یک چیز است اما این که خودمان از تصور دیگری راجع به ما (تصور مان درباره زنانگی / مردانگی) چه برداشتی داریم و خودمان را در چه جایگاهی می‌بینیم، ماجرای دیگری است. همین حالا می‌توانید به این فکر کنید که شما به عنوان همسر از خودتان چه تصویری دارید؟ به نظر تان طرف مقابل تان شمارا در چه جایگاهی می‌بیند؟ مرد یا زنی که باید مدام خدمتی بدهد تا دوست داشته شود یا اگر شرط خاصی هم نباشد، دوست‌داشتنی است؟ این تصویرها تا قبل از ۶-۷ سالگی در خانواده شکل می‌گیرند و در آینده با اتفاقات بعدی معنا پیدا می‌کند. با دیدن پدر سرزنشگر، «ماهرخ» هم می‌شود حدس زد که حتماً او هم در شکل‌گیری این تصویر در «ماهرخ» نقش داشته است. همان‌طور که خود پدر هم به گفته خواهرش، معمولاً با زن‌ها نه برای ایجاد یک رابطه امن و طولانی، بلکه برای ارضای نیازهایش ارتباط برقرار می‌کرده است!



به‌هر حال عمل کردن به‌جای حرف‌زدن، تامل، سکوت و هیچ‌کاری نکردن، آسیب‌های زیادی به خود و دیگری وارد می‌کند و جبرانش هم کار سختی است. زمانی که «ماهی» با کاتر به «صفا» ضربه می‌زند هم به‌نوعی به عمل کردن پناه می‌برد. جالب است که او در دادگاه هم درباره رفتارش می‌گوید که با این کاری‌ها خواسته از خانواده‌اش محافظت

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان رضوی

سه شنبه • ۲ مرداد ۱۴۰۳
۱۷ محرم ۱۴۴۶ • ۲۳ جولای ۲۰۲۴
شماره ۲۱۵۴۲

۲۷۶۲

اما واگرهای یک سکانس سمی

«در انتهای شب»

در این پرونده از نقاط قوت «در انتهای شب» زیاد گفتیم، اما بد نیست سراغ تحلیل یکی از سکانس‌هایش که شاید جزو نکات مثبت نباشد هم برویم



فریده زاهدی‌محبوب | روان‌شناس بالینی

به تازگی سکانسی از سریال «در انتهای شب» در فضای مجازی و ایرال و مورد توجه کاربران قرار گرفته است که در آن پدر «ماهرخ» به او می‌گوید: «خارجیا می‌دونن چی کار کنن. بچه ۱۸ سالش می‌شه، با تیپا میندازنش بیرون و مگین برو دنبال زندگی. هر کاری می‌خوای یکن. می‌خوای از دواج کن، طلاق بگیر، بمیر، بمون. به خودت مربوطه... ما این قدر زیر بال و پرشون رو می‌گیریم، یاد نمی‌گیرن بپرن و بزرگ بشن، بچه می‌مونن». اما آیا حرف‌ها درست است؟

نظرات مختلفی در این باره وجود دارد



این که آیا باید بچه‌ها را از ۱۸ سالگی رها کنیم یا نه، موضوعی است که نظرات مختلفی درباره آن وجود دارد. برخی معتقدند که ۱۸ سالگی، سن بلوغ و استقلال است و جوانان باید بتوانند به تنهایی از پس مشکلات بایرند. در بسیاری از کشورها، ۱۸ سالگی به عنوان سن بلوغ در نظر گرفته می‌شود و افراد می‌توانند بدون نیاز به رضایت والدین تصمیمات خود را بگیرند. در ایران حقوق جوانان پس از ۱۸ سالگی به رسمیت شناخته می‌شود. پس از رسیدن به این سن، افراد می‌توانند بدون نیاز به رضایت والدین یا قیم، امور حقوقی خود را انجام دهند. این شامل مواردی مانند گرفتن پاسپورت، ادامه تحصیل و حتی زندگی مستقل می‌شود. اما از سوی دیگر، بسیاری از کارشناسان و والدین بر این باورند که حمایت و راهنمایی والدین حتی پس از ۱۸ سالگی هم ضروری است. جوانان در این سن هنوز در حال یادگیری و تجربه اندوزی هستند و ممکن است به کمک و مشاوره نیاز داشته باشند. حمایت والدین می‌تواند به جوانان کمک کند تا با اطمینان بیشتری به سمت آینده حرکت کنند و در مواجهه با چالش‌های زندگی احساس تنهایی نکنند. این حمایت می‌تواند به شکل‌های مختلفی باشد، از جمله مشاوره، کمک مالی، یا حتی فقط گوش دادن به مشکلات و نگرانی‌های آن‌ها.

پیش‌نیازهای آماده‌سازی فرزندان برای بعد از ۱۸ سالگی

۱- اعتماد به نفس و مسئولیت‌پذیری

بچه فرزندان خود اعتماد کنید و به آن‌ها مسئولیت‌های متناسب با سن و توانایی‌هایشان بدهید. این مسئولیت‌ها می‌توانند شامل کارهای ساده‌ای مانند انجام خریدهای خانه یا کمک در آشپزی باشد.

۲- آموزش مهارت‌های زندگی

مهارت‌های عملی مانند مدیریت زمان، پول و مهارت‌های اجتماعی را به فرزندان خود آموزش دهید. این مهارت‌ها به آن‌ها کمک می‌کنند تا در مواجهه با موقعیت‌های مختلف، بهتر عمل کنند.

۳- تشویق به تجربه‌های جدید

فرزندان خود را تشویق کنید که تجربه‌های جدید را امتحان کنند. شرکت در فعالیت‌های فوق برنامه، سفرهای کوتاه، یا حتی انتخاب رشته‌های درسی جدید می‌تواند به آن‌ها کمک کند تا توانایی‌ها و علایق خود را کشف کنند.

۴- پشتیبانی و راهنمایی

همیشه پشتیبان فرزندان خود باشید و آن‌ها را در مسیر استقلال تشویق کنید. ارائه راهنمایی‌های مفید و حمایت‌های عاطفی می‌تواند به آن‌ها اطمینان خاطر دهد که در صورت نیاز، همیشه کسی برای کمک به آن‌ها وجود دارد.

۵- تصمیم‌گیری مستقل

به فرزندان خود اجازه دهید که تصمیمات خود را به صورت مستقل بگیرند و به آن‌ها اعتماد کنید. این شامل تصمیم‌گیری در مورد کار، محل زندگی و روابط می‌شود.